

جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا

دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۱

پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۷

محمد مهدی سیار*

محمد سعیدی مهر**

چکیده

نظریه عروض وجود بر ماهیت مهم ترین زیربنای متافیزیکی مورد استفاده ابن سینا برای شکل دهی یک نظام فلسفی مستقل و گذار از فلسفه یونان بوده است، و ابن سینا در بازاندیشی دو مبحث مهم فلسفی یعنی «مواد ثلاث» و «علیت» از آن بهره برده است. می توان گفت بسیاری از اجزای الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا بی واسطه یا با واسطه بر نظریه عروض وجود بر ماهیت استوار شده اند. برای مثال، برهان صدیقین ابن سینا حاصل همه یافته های او در بحث های «عروض وجود بر ماهیت»، «مواد ثلاث» و نیز «علیت» است. این نظریه همچنین در مباحث اثبات توحید و سایر صفات خدا، گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیرمستقیم و به عنوان زیربنای منطقی، کاربرد می یابد.

کلیدواژه ها

عروض وجود بر ماهیت، ابن سینا، ابن رشد، علیت، مواد ثلاث، الهیات بالمعنی الاخص، خداشناسی فلسفی، اثبات وجود خدا

mmsayyar@gmail.com

saeedimehr@yahoo.com

* فارغ التحصیل مقطع دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

** استاد گروه فلسفه و حکمت، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

کمترا مسئله‌ای از مسائل مابعدالطبیعه را نزد ابن‌سینا می‌توان سراغ گرفت که نشانه‌ای از تأثیر عمیق نظریه عروض وجود بر ماهیت در آن رخ نموده باشد. اگر بگوییم این نظریه هسته مرکزی مابعدالطبیعه ابن‌سیناست و همه بخش‌های فلسفه او را به گونه‌ای سروسامان می‌بخشد و نظام فلسفی او را از سایر نظام‌های فلسفی (به خصوص فلسفه مشایبان یونانی) متمایز می‌کند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

در این مقاله می‌خواهیم با مطالعه نظام مند الهیات بالمعنی الاخص ابن‌سینا جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت را در این بخش از نظام فلسفی او بازشناسیم و در همین مطالعه مرزبندی فلسفه ابن‌سینا با فلسفه یونان باستان و نیز تأثیر نظریه عروض وجود بر ماهیت در این مرزبندی را نیز مورد بررسی قرار دهیم. در این مسیر، ابتدا مروری بر پیشینه پژوهشی درباره این موضوع خواهیم داشت و تفاوت رویکرد و محتوای مقاله حاضر را نسبت به مقالات و کتاب‌های موجود روشن خواهیم ساخت. سپس به طور مختصر به نقش نظریه عروض وجود بر ماهیت در گذار از فلسفه یونان و شکل‌گیری الهیاتی مستقل نزد فیلسوفان مسلمان (و به ویژه ابن‌سینا) خواهیم پرداخت. آنگاه به صورت مبسوط جایگاه این نظریه را در نظام خداشناسی فلسفی شیخ‌الرئیس مطالعه خواهیم کرد. در این بخش، اولاً نشان خواهیم داد که نظریه عروض وجود بر ماهیت چگونه زیربنای تحول و بازاندیشی در دو مبحث مهم متافیزیکی یعنی «مواد ثلاث» و «علیت» واقع می‌شود و مسیر تفکر فلسفی ابن‌سینا را از اسلافش جدا می‌کند، و ثانیاً خواهیم دید که همین بازاندیشی چگونه در مباحث الهیات بالمعنی الاخص ابن‌سینا تجلی می‌یابد و سرانجام کارکردهای مستقیم و غیرمستقیم نظریه عروض وجود بر ماهیت را در اجزای مختلف خداشناسی فلسفی ابن‌سینا روشن خواهیم ساخت.

۱. مروری بر پیشینه پژوهش

تا کنون هیچ کتاب یا مقاله‌ای به صورت مبسوط و مجزا به بررسی جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن‌سینا اختصاص نیافته است. البته پژوهش‌هایی با موضوعات مرتبط با این بحث و نیز مطالعاتی دارای وجوه مشترک با مقاله حاضر انجام شده

جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا ۱۳۷

است. اما رویکرد این مقاله در بازخوانی نظام مند خداشناسی ابن سینا جهت تبیین نقش نظریه عروض وجود بر ماهیت در تاروپود این نظام آن را از مطالعات مشابه متمایز می‌کند.

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی در کتاب درخشش ابن رشد در حکمت مشاء به بررسی انتقادهای ابن رشد از ابن سینا در باب عروض وجود بر ماهیت پرداخته است، اما به طور مجزا جایگاه این نظریه را در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا بررسی نکرده است (دینانی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۲-۳۱۱).

دکتر نصرالله حکمت در کتاب متافیزیک ابن سینا فصلی را به عروض وجود بر ماهیت اختصاص داده و تلاشی برای تشریح انگیزه‌های فلسفی و دینی ابن سینا در پردازش این نظریه و نیز ایضاح برخی مؤلفه‌های آن صورت داده است. اما به طور کامل به کارکرد آن در شکل‌گیری ارکان و جزئیات الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا نپرداخته است (حکمت، ۱۳۸۹، ص ۳۸۱-۴۹۰).

دکتر احمد بهشتی و دیگران در مقاله «نوآوری‌های ابن سینا در مسئله علیت» به ابعادی از بازانندیشی ابن سینا در بحث علیت (که مطمح نظر ما در این مقاله نیز خواهد بود) اشاره کرده‌اند، اما نقش نظریه عروض وجود بر ماهیت را در این بازانندیشی مورد توجه قرار نداده‌اند (بهشتی و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۱۱۹-۱۴۲). مریم سالم نیز در مقاله «تقسیم موجود به واجب و ممکن، ابتکار فلسفی فارابی و ابن سینا» به بازانندیشی شیخ‌الرئیس در مباحث مواد ثلاث پرداخته، اما وی نیز به نقش و کارکرد عروض وجود بر ماهیت در این موضوع اشاره نکرده است (سالم، ۱۳۹۲، ص ۲۱-۴۷).

طیب‌نیا و دیگران در مقاله «تفاوت رویکرد ارسطو و ابن سینا در اثبات وجود خدا» در اشاره‌ای مختصر «تمایز وجود و ماهیت» را به عنوان یکی از مقدمات برهان ابن سینا معرفی می‌کنند (طیب‌نیا و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۱-۱۸). دکتر سید علی علم‌الهدی نیز در مقاله «بررسی انتقادات ابن رشد بر ابن سینا در مباحث الهیات بالمعنی الاخص» بخشی از نقدهای ابن رشد بر برهان وجوب و امکان ابن سینا را ارزیابی می‌کند، اما اشاره‌ای به نقش نظریه عروض وجود بر ماهیت در شکل‌گیری این برهان و نقدهای ابن رشد بر این نظریه ندارد (علم‌الهدی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷-۱۴۲).

۲. نقش نظریه عروض وجود بر ماهیت در گذار از فلسفه ارسطویی

فیلسوفان مسلمان با بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی اساساً در پی ارائه تصویری عقلی از عالم وجود بودند که با تصویر یونانی تفاوت‌های فراوانی داشت. این فیلسوفان، که به قرآن و آموزه‌های اسلامی باور داشته‌اند، نمی‌توانسته‌اند نظام فلسفی خود را فارغ از خداشناسی بنیان نهند، بلکه نمی‌توانسته‌اند مسئله‌ای جز خدای واحد و صفات او را در مرکز وجودشناسی خویش قرار دهند. تمایز بزرگ فلسفه یونانی و اسلامی نیز از همین جا برمی‌خیزد. فلسفه یونان در فضای فکری و دینی همان سرزمین پا گرفته بود، و حتی بزرگ‌ترین فیلسوفان عقل باور آن سامان نیز به کلی از چارچوب‌های اصلی باورهای قومی خویش پا فراتر ننهاده‌اند، و بازتاب این باورها هم در فلسفه و هم در زندگی شخصی این فیلسوفان قابل مشاهده است (ژیلسون، ۱۳۸۴، ص ۶۹).

ابن سینا از نخستین فیلسوفانی است که اثبات وجود خدا و نیز تبیین صفات او را به عنوان مسائلی مابعدالطبیعی در مرکز نظام فلسفی خود قرار داد و رویکردی تازه در الهیات بالمعنی الاخص در پیش گرفت. اما زیربنای مابعدالطبیعی این رویکرد تازه همانا نظریه عروض وجود بر ماهیت است، و ما در این مقاله نشان خواهیم داد که بسیاری از اجزای الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا بی‌واسطه یا باواسطه بر همین نظریه استوار شده‌اند.

شاهد ما بر این مدعا آن است که در فلسفه یونان باستان، که خداشناسی فلسفی معطوف به آموزه‌های توحیدی اسلام در آن جایگاهی نداشته است، اثری از نظریه عروض وجود بر ماهیت دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، ابن رشد، به عنوان سخنگوی ارسطوگرایی ناب در جهان اسلام، بیشترین انتقادهای خود را از ابن سینا متوجه همین نظریه ساخته و شیخ‌الرئیس را به دلیل عدول از موضع ارسطویی به چالش کشیده است.^۱

۳. نظریه عروض وجود بر ماهیت در بیان ابن سینا

ابن سینا بارها و با عبارات مختلف از عرضی بودن وجود برای ماهیت سخن گفته و ابعاد مختلف این نظریه را تشریح کرده است. او در شفا چنین می‌نویسد:

انیت و وجود نسبت به ماهیتی که غیر از انیت است در جایگاه امر مقوم قرار نمی‌گیرد،

بنابراین از لوازم ماهیت به حساب می‌آید. و از این دو حال خارج نیست: یا وجود لازمه ماهیت شده است، به این سبب که این ماهیت این ماهیت است، یا به سبب چیز دیگری (غیر از خود ماهیت) که با ماهیت همراه شده است. و معنای «لزوم» «پیروی از وجود» است و هیچ موجودی نمی‌تواند تابع امری غیر موجود شود. پس اگر انیت تابع ماهیت باشد و به خاطر خود ماهیت لازمه آن شود، ماهیت می‌بایست قبل از وجودش بذاته موجود باشد و این خلف است. پس تنها این راه باقی می‌ماند که وجود از علتی (خارجی) به ماهیت برسد. پس هر امر ماهیت‌مندی معلول است و هر چیزی غیر از واجب‌الوجود دارای ماهیت است و همین ماهیت‌ها هستند که ممکن‌الوجودند (یعنی امکان صفت ماهیت است) و همانا وجود از خارج عارض آنها می‌شود.^۲

(ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۴۷)^۳

او در دانشنامه علایی نیز، که به زبان فارسی نگاشته شده، همین مطلب را بیان کرده است:

هر چه ورا ماهیت جزانیت بود، انیت ورا معنی عرضی بود. و پیدا شده است که هر چه ورا معنی عرضی بود ورا علت بود یا ذات آن چیز که وی عرض اندروی است یا چیزی دیگر... اگر آن ماهیت را هستی بود تا از وی انیت آمده بود و یا علت انیت شده بود ورا پیش از هستی که از وی آید هستی خود بوده بود، پس این هستی دوم به کار نبود و سؤال اندر هستی پیشین قائم است و اگر ورا هستی نبود، نشاید که وی علت هیچ چیز بود، که هر چه ورا هستی نیست وی علت نبود و هر چه علت نبود علت هستی نبود. (ابن سینا، الهیات دانشنامه علایی، ص ۷۸)

عبارت شیخ در تعلیقات نیز از این قرار است:

هر امر دارای ماهیتی معلول است و انیت معنایی است که از خارج به آن طارئ می‌شود. پس انیت قوام بخش حقیقت آن نیست.^۴ (ابن سینا، التعلیقات، ص ۱۸۵)

ماحصل نظریه ابن سینا را می‌توان چنین بیان کرد:

الف. تمایز وجود و ماهیت در ممکنات.

ب. عارض بودن وجود بر ماهیت که البته ابن سینا گاه با اصطلاح عارض و گاه با واژه‌هایی چون «لازم»، «لاحق»، و «طارئ» از آن یاد می‌کند.^۵

۱۴۰ پژوهش‌نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال سیزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، پیاپی ۲۶

درباره این که مراد این سینا از عروض دقیقاً چیست و آیا او صرفاً به عروض ذهنی و تحلیلی وجود بر ماهیت باور داشته یا عالم خارج را ظرف تحقق این عروض می‌دانسته، تا امروز نیز میان پژوهشگران اتفاق نظری پدید نیامده است. اما بیشتر محققان آن را عروض تحلیلی عقلی و نه عروض خارجی یا مقولی تفسیر کرده‌اند (برای مثال، نک. دینانی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۲-۳۱۱).

۴. جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در خداشناسی فلسفی ابن سینا

خداشناسی فلسفی ابن سینا در پیوندی وثیق با نظریه عروض وجود بر ماهیت ساخته شده است، و ظهور این نظریه را در تاروپود الهیات بالمعنی الاخص شیخ می‌توان یافت. ما در اینجا ابتدا به نقش کلیدی این نظریه در اثبات وجود خدا و سپس به جلوه‌های آن در تبیین صفات خدا خواهیم پرداخت.

۴-۱ کاربرد نظریه عروض وجود بر ماهیت در اثبات وجود خدا

ابن سینا، در کتب و رسایل مختلف فلسفی خویش، به شیوه‌های گوناگون برهان اصلی اش بر اثبات وجود خدا را تقریر کرده است؛ برهانی که ابن سینا بسیار به ابداع آن افتخار می‌کند و آن را حاصل تأمل در خود وجود و بی‌نیاز از در نظر گرفتن آفریدگان و افعال خداوند می‌داند و این روش را محکم‌ترین و ارزشمندترین روش برای اثبات وجود خداوند و وحدانیت و برائت او از صفات معرفی می‌کند و آن را مختص «صدیقان» می‌داند (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۰۶). اما این برهان خود مبتنی بر مقدماتی تصویری و تصدیقی است که می‌توان این مقدمات را ذیل دو عنوان اصلی شناسایی کرد:

الف. بازاندیشی در بحث مواد ثلاث

ب. بازاندیشی در مفهوم علیت

در اینجا نیز پیش از ورود به اصل برهان لازم است این مقدمات را بازخوانی کنیم و نقش نظریه عروض وجود بر ماهیت در شکل‌گیری این مقدمات را نشان دهیم.

۴-۱-۱ نظریه عروض وجود بر ماهیت و بازاندیشی در بحث مواد ثلاث

یکی از مهم‌ترین بازتاب‌های نظریه عروض وجود بر ماهیت را می‌توان در مبحث مواد ثلاث مشاهده کرد. مباحثی که خود از سرفصل‌های مهم تمایزبخش میان فلسفه مشاء یونانی و فلسفه نشاء اسلامی به حساب می‌آید. هرچند پیشینه سخن از ضرورت و امکان و امتناع را می‌توان در آثار ارسطو نیز دنبال کرد، با قاطعیت می‌توان گفت در فلسفه اسلامی این مبحث دستخوش تحولی بنیادین می‌شود، تحولی که هم گستره مفهومی مواد ثلاث را دگرگون می‌سازد و هم جایگاه و نقش آن در مابعدالطبیعه را تغییر می‌دهد.

در آثار ارسطو، بحث مواد ثلاث بیشتر حیثیتی «منطقی» دارد و تبیین‌کننده نسبت میان دو جزء اصلی قضایا (یعنی موضوع و محمول) است و تنها در دوپاره از کتاب متافیزیک، آن هم به صورت کاملاً گذرا و حاشیه‌ای، راهی به «مابعدالطبیعه» می‌یابد و از حالت منطقی صرف خارج می‌شود (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۱۳۸، ۳۹۶). اما در نظام فلسفی ابن سینا، پس از تفکیک میان ماهیت و وجود، باب تازه‌ای در بحث مواد ثلاث گشوده می‌شود و زمینه برای طرح این پرسش مهیا می‌گردد که نسبت میان وجود و ماهیت در اشیای مختلف چگونه است؟

در پاسخ به این پرسش نیز طبیعی است که بلافاصله همان سه فرض منطقی در نسبت میان موضوع و محمول به ذهن متبادر شود: ضرورت، امکان، امتناع. و بدین ترتیب چارچوب منطقی مواد ثلاث به متافیزیک راه می‌یابد، آن هم نه به عنوان بحثی حاشیه‌ای و درجه دوم، بلکه به عنوان بحثی مرکزی و سرنوشت‌ساز؛ به گونه‌ای که ترتیب مباحث مابعدالطبیعه را دگرگون می‌سازد و در تمام کتب مابعدالطبیعی ابن سینا به عنوان یکی از سرفصل‌های آغازین صدرنشین مباحث اصلی وجودشناختی می‌شود. برای مثال، فصل ششم از مقاله اول الهیات شفا، «فی ابتداء القول فی الواجب الوجود و ممکن الوجود و ان الواجب الوجود لا علة له و ان الممكن الوجود معلول» نام‌گذاری شده است (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۴۹).

۴-۱-۲ نظریه عروض وجود بر ماهیت و بازاندیشی در مفهوم علیت

ابن سینا مبحث علل اربعه را، که از موارث ارسطویی در فلسفه اسلامی به حساب می‌آید، با رهیافت برجسته خودش (که مبتنی بر تفکیک میان ماهیت و وجود است) در هم می‌آمیزد و

تصویری تازه از علل اربعه پیش روی محققان قرار می‌دهد. او دو گونه معلولیت برای یک شیئی واحد در نظر می‌گیرد: «معلولیت به اعتبار ماهیت» و «معلولیت در وجود». سپس ضمن ذکر مثالی روشن می‌کند که دو علت از میان علل چهارگانه معروف یعنی «علت مادی» و «علت صوری» مربوط به ماهیت هستند:

می‌توانی مثلث را در نظر بگیری که حقیقت آن [ماهیت آن] وابسته به سطح و خط، که ضلع آن است، می‌باشد و این دو قوام‌بخش مثلث از حیث مثلث بودن هستند و نیز [وابسته به] حقیقت مثلث بودن است. پس گویا این دو [یعنی اجزای ماهیت مثلث و خود ماهیت مثلث] دو علت مادی و صوری مثلث هستند.^۶
(طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۴۹)

سپس دو علت «فاعلی» و «غایی» را در دسته علل مربوط به وجود قرار می‌دهد:

اما از حیث وجودش، [مثلث] به علت دیگری که علت تقویم مثلث بودن او و جزئی از حد ماهیت او نیست وابسته است که آن علت فاعلی و علت غایی است که علت غایی، خود، علت فاعلی علیت علت فاعلی است.^۷ (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۴۹)

چنین تصویر و تقسیمی از علل چهارگانه را در آثار ارسطون می‌توان یافت، زیرا مبنای آن تفکیک دو حیثیت وجود و ماهیت در یک شیئی است.

آنچه در نگاه ابن سینا به وضوح قابل رؤیت است تمایل او به تأکید برعلیت فاعلی و بازگرداندن سایر علل به این نوع از علیت است. او بلافاصله علیت غایی را با یک جمله به علیت فاعلی تحویل می‌برد و آن را «علت فاعلی علیت فاعلی» می‌خواند. همین تأکید برعلیت فاعلی است که تمایز مابعدالطبیعه ابن سینا و ارسطو را تقویت می‌کند و مرزهای پرننگی میان فلسفه مشاء یونانی و اسلامی ترسیم می‌کند.

ابن سینا همچنین پیوند میان علت فاعلی و دو علت مربوط به ماهیت (علت مادی و علت صوری) را روشن می‌سازد و به گونه‌ای این دو نوع از علیت را نیز به سود علت فاعلی از مدار بحث خارج می‌کند:

جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا ۱۴۳

علت موجد [یعنی علت فاعلی] برای چیزی که خود به علل مقومه ماهیت وابسته است، یا علت یکی از همین علل مقومه مثل صورت واقع می شود یا علت هر دو [یعنی هم صورت و هم ماده] و [در هر حال]، علت موجد جمع میان آنها [ماده و صورت] نیز هست.^۸ (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۵۳)

این عبارات نیز دگرگونی مفهوم علیت نزد ابن سینا و فاصله گرفتن او از اندیشه ارسطو را به خوبی باز می نماید، زیرا ارسطو هرگز برای علت صوری و مادی به دنبال علت فاعلی نمی گردد. ابن سینا این مباحث و بازاندیشی در باب علیت را در فصل های پنجم و هفتم نمط چهارم اشارات آورده است، و جالب اینجاست که دقیقاً در میانه همین بحث باز هم بر تمایز وجود از ماهیت تأکید می کند و فصل میانی یعنی فصل ششم را به یادآوری این موضوع اختصاص داده است:

بدان که تو ممکن است معنای مثلث را بفهمی اما شک کنی که آیا [این ماهیت] موصوف به وجود در اعیان هم هست یا نه؟ بعد از آن که نزد تو مشخص شد که مثلث از خط و سطح است اما هنوز مشخص نشده که در اعیان موجود است.^۹ (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۵۲)

در فصل هشتم نمط چهارم اشارات نیز ابن سینا یک گام به هدف اصلی اش یعنی اثبات وجود خدا نزدیک تر می شود و تکلیف علل اربعه را یکسره می کند و با قاطعیت بر «علیت وجودی» خداوند نسبت به سایر موجودات پای می فشرد:

اگر علت اولایی وجود باشد، می باید علت همه وجودها و علت علت حقیقت همه وجودها در وجود باشد.^{۱۰} (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۵۶)

ماحصل این چهار فصل از نمط چهارم اشارات که درست پیش از برهان اثبات وجود خداوند آمده است، جا انداختن یک تلقی متفاوتی تازه و متفاوت است که تنها از طریق آن می توان برهان وجوب و امکان را ادراک کرد. این تلقی متفاوتی تازه از بازتعریف و دگرگون سازی یک چارچوب مفهومی بازمانده از یونانی ها یعنی علیت و علل اربعه و ترکیب آن با یک چارچوب مفهومی جدید یعنی «تمایز وجود و ماهیت» و «عروض وجود بر ماهیت» حاصل شده است.

ابن سینا، از میان علل اربعه ارسطویی، علت فاعلی را علت اصلی و واقعی می‌شمارد و از علت فاعلی نیز تصویری جدید ارائه می‌دهد، یعنی آن را در مقام «وجودبخشی» می‌نشانند و اصطلاح «العله الموجد» را ابداع می‌کند. علت موجد هم «وجود» یک شیئی را پدید می‌آورد و هم میان ماده و صورت شیئی جمع می‌کند. علاوه بر این، ماده یا صورت یا هر دو را نیز پدید می‌آورد. پس از تثبیت این تلقی متافیزیکی، روشن می‌شود خدایی که ابن سینا در پی اثبات وجود اوست «علت اولی» است، یعنی علت وجود همه موجودات و نیز همه مواد و صور موجودات. اما پذیرش این تعبیر از خداوند (که در حقیقت الهام‌گرفته از تعالیم و حیانی است و آیات فراوانی از قرآن مجید مثل «کن فیکون» و «خالق کل شیئی» و «خلق السموات والارض» را به ذهن می‌آورد) مستلزم پذیرش این مقدمه است که تمام اشیاء غیر از خداوند به اعتبار وجودشان معلول هستند اما خود خداوند به اعتبار وجودش معلول نیست.

۳-۱-۴ برهان صدیقین

ابن سینا پس از تمهید مقدمات پیش‌گفته وارد تقریر برهان خود برای اثبات وجود خداوند می‌شود:

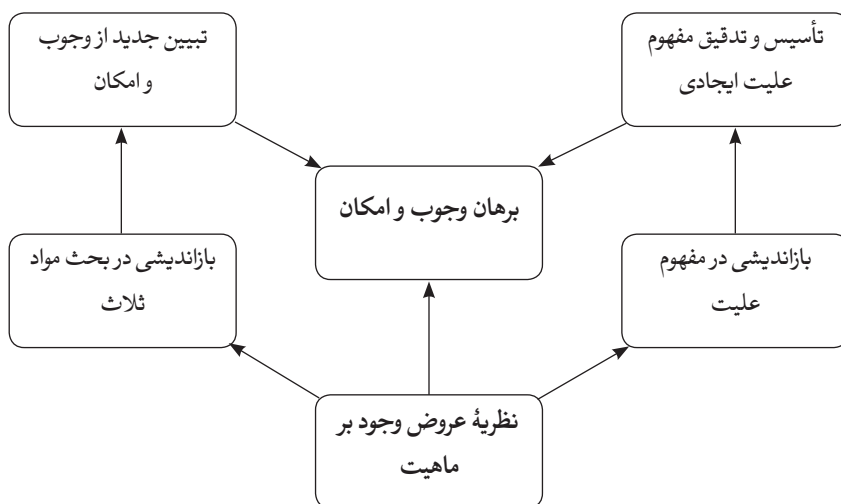
هر موجودی وقتی به آن از حیث ذاتش توجه شود، بدون توجه به غیرش، یا به گونه‌ای است که وجود برای او به خودی خود واجب است، یا به این گونه نیست.^{۱۲} (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۵۷)

می‌بینیم که چارچوب مفهومی وجوب و امکان که خود برآمده از نظریه تمایز وجود و ماهیت و عروض وجود بر ماهیت است چگونه در تقریر برهان توسط ابن سینا استخدام می‌شود. او پس از روشن ساختن معنای وجوب، به بررسی دو شق دیگر عقلی، یعنی امتناع و امکان می‌پردازد و ممتنع بودن را برای اموری که موجود فرض شده‌اند محال می‌شمرد و همه موجودات غیر از واجب‌الوجود را «ممکن‌الوجود بحسب ذاته» می‌خواند (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۴۹-۵۲).

ویژگی چنین موجوداتی این است که اگر، علاوه بر ذاتشان، شرط حصول علت آنها را نیز در نظر بگیریم، به واجب‌الوجود (بالغیر) تبدیل می‌شوند، و اگر شرط عدم حصول علتشان را در نظر بگیریم، ممتنع‌الوجود می‌شوند. اما اگر هیچ یک از این دو شرط را در نظر نگیریم فقط

ذات آنها را به تنهایی در نظر آوریم، نه واجب‌اند و نه ممتنع، بلکه «ممکن» هستند. پس در این تقریر سخن از ذات‌هایی است که وجود در تصور ماهوی آنها نقشی ندارد و مقوم ماهیت آنها به حساب نمی‌آید و باید وجود از خارج به ذات آنها اضافه شود (یعنی از «علت»).

بنابراین به وضوح می‌توان دریافت که برهان صدیقین ابن سینا محصول همه یافته‌های او در بحث‌های «عروض وجود بر ماهیت»، «مواد ثلاث» و نیز «علیت» است.



۲-۴ کاربرد نظریه عروض وجود بر ماهیت در تبیین صفات خدا

دامنه کاربرد نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص تنها به اثبات وجود خداوند محدود نمی‌شود و به تبیین صفات خداوند نیز گسترش می‌یابد.

مهم‌ترین وصفی که برای خداوند در فلسفه ابن سینا به کار می‌رود و حتی نقش عنوان مشیر برای خدا پیدا می‌کند «واجب الوجود» است و سایر صفات نیز بازتابی از همین وجوب وجودند و ما نیز از وجوب وجود می‌توانیم پی به سایر صفات ببریم. بنابراین در اثبات عقلی بسیاری از صفات، وجوب وجود در مقام مقدمه اصلی به کار می‌رود. پیش‌تر نقش نظریه عروض را در شکل‌گیری مفهوم وجوب وجود نشان دادیم، پس اکنون اثبات این مدعا که در فلسفه ابن سینا این نظریه در تبیین صفات خدا نقش زیربنایی دارد چندان دشوار نیست.

۴-۲-۱ اثبات توحید خداوند

ابن سینا پس از بهره‌گیری از نظریه عروض وجود بر ماهیت در اثبات وجود خداوند از همین نظریه برای اثبات فلسفی مهم‌ترین اصل از عقاید اسلامی یعنی «توحید» نیز بهره‌ای تام گرفته است و براهینی ابداع کرده که نمی‌توان سابقه‌ای برای آن در مصنفات پیشینیان یافت.

فیلسوفان یونان باستان اساساً دغدغه توحید نداشته‌اند و عملاً هیچ تلاشی برای اثبات آن نیز در آثارشان نمی‌توان یافت، بلکه بالعکس نشانه‌های آشکاری از تعدد خدایان و حتی توجیه فلسفی آن در این آثار به چشم می‌خورد (نک. ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۴۰۴). در مقابل، افلوپتین و پیروان نوافلاطونی‌اش بسیار بر آموزه توحید تأکید دارند، اما روش فلسفی آنان برای اثبات این اصل کاملاً با آنچه در فلسفه اسلامی می‌یابیم متفاوت است.

ابن سینا توحید را به عنوان جزئی از دستگاه فلسفی خلاقانه خویش در نظر گرفته و تلاشی پر دامنه برای استخدام مبانی متافیزیکی خود (مثل تمایز وجود و ماهیت و عروض وجود بر ماهیت و چارچوب فلسفی وجوب و امکان) و نیز نظام منطقی برگزیده‌اش (یعنی منطق ارسطویی) برای اثبات توحید کرده است.

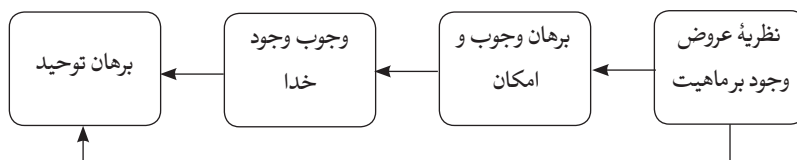
مهم‌ترین نکته در اثبات توحید نزد ابن سینا آن است که او توحید را بر اساس «وجوب وجود» اثبات می‌کند. تقریرهای او از براهین اثبات توحید، در رسالات مختلف فلسفی‌اش، از پیچیده‌ترین مباحث او به حساب می‌آید و از مقدمات فراوان منطقی و متافیزیکی برخوردار است.

در فصل شانزدهم و هفدهم نمط نهم اشارات دو مقدمه موجز اما پربار پیش از ورود به برهان توحید ذکر شده است. مقدمه اول، که ریشه در دانش منطق دارد، یک تقسیم‌بندی برای ادراک چگونگی حصول تکثر در اشیائی است که در یک امر مقوم (ذاتی) مشترک‌اند (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۶۸). اما مقدمه دوم، که تأیید دیگری بر کاربرد نظریه عروض وجود بر ماهیت در اثبات توحید است، از این قرار است که ماهیت می‌تواند سبب برخی از صفات موجود در یک شیئی باشد (مثل «دو» بودن که سبب زوجیت این عدد است) و نیز برخی از صفات ماهیت می‌توانند سبب حصول صفتی دیگر برای شیئی واقع شوند (مثل ناطق بودن که سبب صفت متعجب بودن در انسان است)، اما یکی از صفات اشیاء هرگز نمی‌تواند بی‌واسطه یا

جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا ۱۴۷

با واسطه برآمده از ماهیت آنها باشد، و آن صفت نیز «وجود» است. زیرا علت هر چیزی باید پیش از معلول موجود باشد، اما قبل از آن که صفت «وجود» بر ماهیت صدق کند، ماهیتی وجود ندارد که بخواهد سبب وجود واقع شود (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۷۰). می‌بینیم که این مقدمه بیان وجه دیگری از همان نظریه عروض وجود بر ماهیت است، البته با تأکید بر این نکته که ماهیت نمی‌تواند علت وجود باشد. ابن سینا در ادامه از این مقدمه برای طرد یکی از شقوق مطرح شده در برهان توحید استفاده می‌کند.^{۱۳}

پس مشاهده می‌کنیم که نظریه عروض وجود بر ماهیت در اثبات توحید نیز به دو صورت ایفای نقش می‌کند: اولاً به عنوان زیربنای برهان صدیقین و استنباط صفت «وجوب وجود» و ثانیاً به عنوان مقدمه‌ای جهت طرد یکی از شقوق مندرج در برهان توحید.



۴-۲-۲ اثبات احدیت ذات خدا

ابن سینا پس از اثبات «توحید» به اثبات «احدیت» ذات خدا می‌پردازد. احدیت به معنای تقسیم‌ناپذیری مطلق ذات و نفی هرگونه ترکیب از آن است. ابن سینا تصریح می‌کند که مرکب بودن از اجزاء با مفهوم وجوب وجود در تناقض است، زیرا اجزاء قوام‌بخش شیئی مرکب و مقدم بر آن به حساب می‌آیند. این نفی ترکیب شامل اجزای عقلی نیز می‌شود، یعنی نمی‌توان مفهوم واجب‌الوجود را با تحلیل عقلی به دو یا چند مفهوم دیگر شکست و برای آن جنس و فصلی در نظر گرفت و نمی‌توان مفهوم اعمی برای واجب‌الوجود فرض کرد که میان واجب‌الوجود و اشیای دیگر مشترک باشد. برای نفی اجزای عقلی از واجب‌الوجود، ابن سینا بار دیگر مستقیماً پای نظریه عروض وجود بر ماهیت را به میان می‌کشد. او ابتدا می‌نویسد:

واجب‌الوجود با هیچ چیز دیگری هم‌ماهیت نیست. زیرا هر ماهیت دیگری مقتضی

امکان وجود است. (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۹۷)

۱۴۸ پژوهش‌نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال سیزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، پیاپی ۲۶

اما این اشکال ممکن است به ذهن برسد که به هر حال یک صفت میان خداوند و موجودات ممکن مشترک است و شاید بتوان آن را به مثابه جنس یا ماهیت مشترک همه موجودات (اعم از واجب و ممکن) در نظر گرفت و آن صفت «وجود» است. ابن سینا در اینجا نیز به نظریه عروض وجود بر ماهیت رجوع می‌کند و تأکید می‌کند که وجود نه ماهیت و نه جزء ماهیت اشیاء است، بلکه «طاری» (عارض) بر ماهیت اشیاء است. پس واجب‌الوجود با هیچ شیئی اشتراک ذاتی ندارد و تمایزش با اشیای دیگر نه به واسطه فصول است، نه به واسطه اعراض، بلکه تمایز به تمام ذات است (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۰۰).

پس می‌توان به طور همزمان دو مسیر اتصال منطقی میان نظریه عروض وجود بر ماهیت و مباحث مربوط به احدیت خداوند در نظر گرفت: یک مسیر با واسطه که از طریق برهان وجوب و امکان و صفت وجوب وجود به اثبات احدیت منتهی می‌شود، و یک مسیر مستقیم که منجر به رفع یک اشکال مهم بر اصل احدیت خدا (یعنی جنس بودن وجود برای واجب و ممکن و در نتیجه ترکیب ذات خدا از جنس و فصل) می‌گردد.

۴-۲-۳ اثبات تعریف ناپذیری ذات خدا

پس از نفی اجزای عقلی یعنی جنس و فصل از ذات خدا بلافاصله می‌توان این نتیجه را گرفت که نمی‌توان برای او تعریف حدّی (که متشکل از جنس و فصل است) تصور کرد. پس ادراک ذات خداوند از طریق عقل متعارف (که اشیاء را به واسطه تعریف و بازشناسی اجزای مفهومی می‌شناسد) امکان‌پذیر نیست (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۹۹؛ ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۷۱).

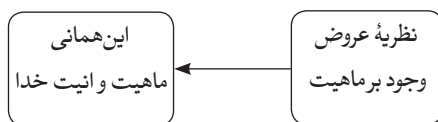
هرچند نظریه عروض وجود بر ماهیت مستقیماً در مبحث مربوط به اثبات تعریف ناپذیری ذات خدا ظاهر نمی‌شود، اما به واسطه نقش زیربنایی اش در مباحث «وجوب» و «احدیت»، در مسیر منطقی اثبات این صفت نیز واقع شده است.

۴-۲-۴ اثبات این‌همانی ماهیت و انیت خدا

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که در متافیزیک ابن سینا به خداوند نسبت داده می‌شود، و شاید بتوان آن را همپایه «وجوب وجود» دانست، «این‌همانی ماهیت و وجود» یا «نداشتن ماهیت

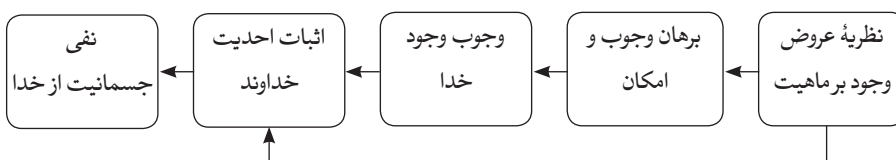
جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا ۱۴۹

زائد بر وجود» است. گفتیم که امکان وجودی در تحلیل دقیق ابن سینا برآمده از تمایز وجود و ماهیت و عارضی بودن وجود بر ماهیت در اشیاء است. پس از پذیرش همین اصل می توان بر وجود موجودی استدلال کرد که چنین تمایزی در آن نباشد و ماهیتی مباین با انیت نداشته باشد و مبدأ وجود همه موجودات امکانی نیز همین موجود است که آن را واجب الوجود می نامیم. این رهیافت منجر به تأسیس اصلی مهم در فلسفه اسلامی شده که از آن به «الواجب ماهیته انیته» تعبیر می شود و مستقیماً برآمده از نظریه عروض وجود بر ماهیت است (ابن سینا، الهیات شفا، ص ۳۷۰؛ ابن سینا، الهیات دانشنامه علایی، ص ۷۶، ۷۷؛ طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۹۳). البته باید تأکید کرد که این اصل بیشتر جنبه سلبی دارد و به معنای نفی ماهیت متعارف از ذات خداست، نه اثبات ماهیتی که با وجود یکی باشد.



۴-۵ نفی جسمانیت از خداوند

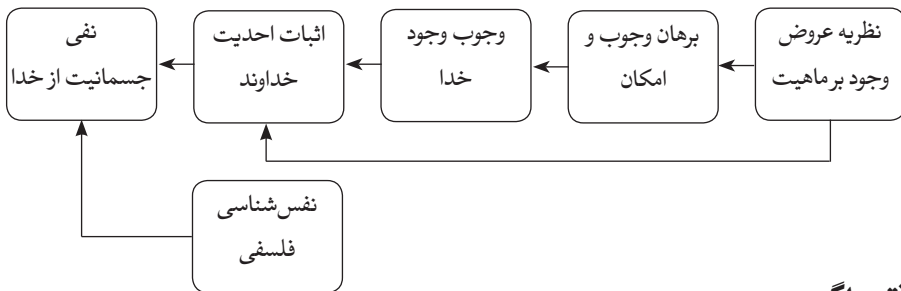
جسم نبودن و تعلق به جسم نداشتن خداوند نیز نزد ابن سینا به واسطه وجوب وجود اثبات می شود، پس می توان آن را نیز با یک واسطه از ثمرات نظریه عروض وجود بر ماهیت دانست. تنافی جسمانیت با وجوب وجود نیز به سادگی روشن می شود: هر جسم محسوسی قابل تقسیم کتی و نیز معنوی (به هیولی و صورت) است، پس جسمانیت مستلزم ترکیب است، اما واجب الوجود نمی تواند مرکب از اجزاء باشد (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۹۵).



۴-۶ اثبات علم خداوند به ذات خویش

ابن سینا اثبات علم الهی به ذات خویش را نیز به وجوب وجود پیوند می زند. او پس از نفی جسمانی بودن وجود خداوند (که ثمره پذیرش وجوب وجود است) به وجود عقلانی خداوند

راه می‌برد (الاول معقول الذات) و برقیام به ذات خداوند و تجرد حضرتش از علائق و مواد و هر چیزی که ذات را در حالت زائد بودن و تعلق قرار می‌دهد تأکید می‌کند. از نگاه او (براساس آنچه در مبانی نفس‌شناسی خویش اثبات کرده است)، روشن است که هر موجود مجرد معقول قائم به ذات، ذات خود را تعقل می‌کند و به خویش آگاه است (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۸۲؛ طوسی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۰۴).



نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت را در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا بازشناسی کنیم و با محوریت این نظریه، به مطالعه نظام‌مند خداشناسی فلسفی شیخ‌الرئیس پردازیم. می‌توان موارد زیر را به عنوان یافته‌های اصلی این پژوهش برشمرد:

- نظریه عروض وجود بر ماهیت مهم‌ترین زیربنای متافیزیکی مورد استفاده ابن سینا برای شکل‌دهی یک نظام فلسفی مستقل و گذار از فلسفه یونان بوده است.

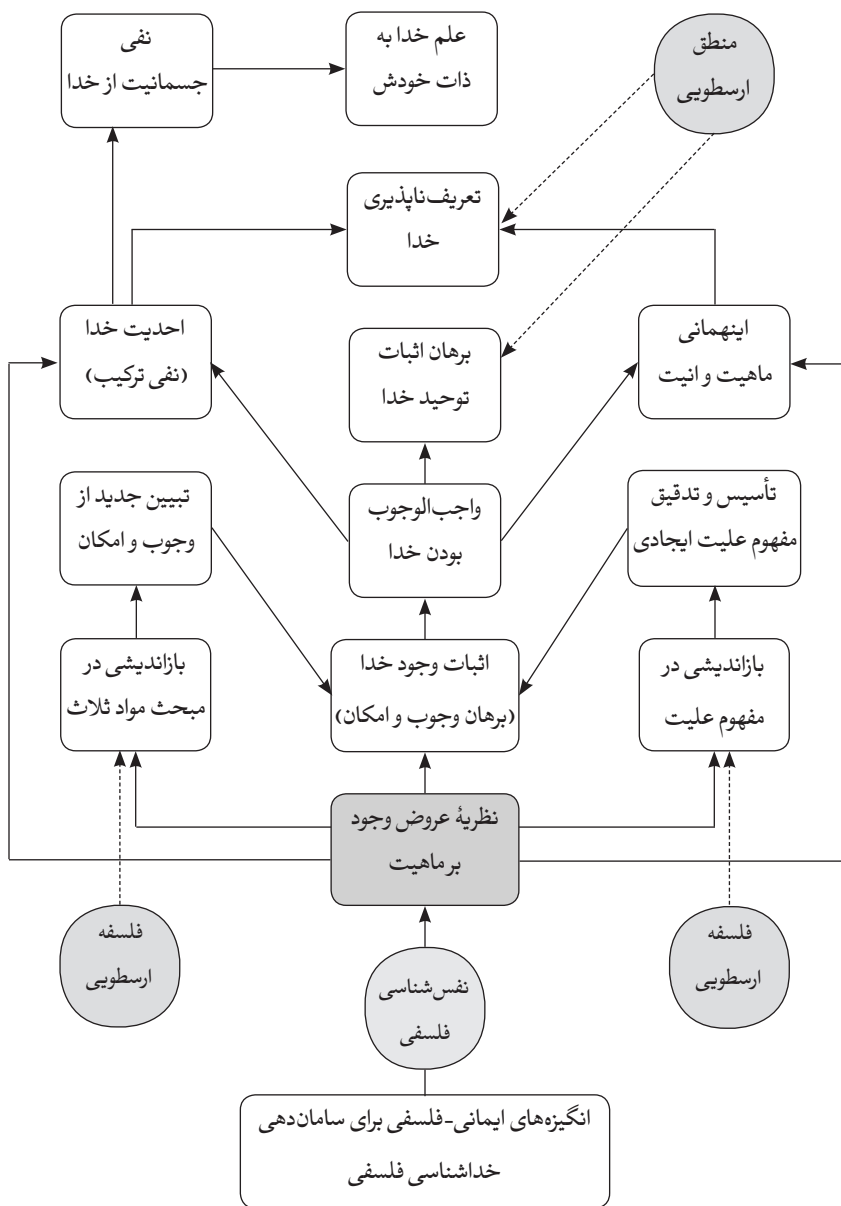
- ابن سینا در بازاندیشی در دو مبحث مهم فلسفی یعنی «مواد ثلاث» و «علیت» از نظریه عروض وجود بر ماهیت بهره برده است.

- بسیاری از اجزای الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا بی‌واسطه یا باواسطه بر نظریه عروض وجود بر ماهیت استوار شده‌اند.

- برهان وجوب و امکان ابن سینا حاصل همه یافته‌های او در بحث‌های «عروض وجود بر ماهیت»، «مواد ثلاث»، و نیز «علیت» است.

- نظریه عروض وجود بر ماهیت در مباحث اثبات توحید به دو صورت (مستقیم و غیرمستقیم) ایفای نقش می‌کند.

- نظریه عروض وجود بر ماهیت در اثبات سایر صفات خدا، گاه به صورت غیرمستقیم و به عنوان زیربنای منطقی و گاه به صورت مستقیم، کاربرد می‌یابد.



یادداشت‌ها

۱. ابن رشد در آثار اصلی خویش یعنی تهافت التهافت و تفسیر مابعدالطبیعه، ابن سینا را به خاطر نظریه عروض وجود بر ماهیت به باد انتقاد گرفته و از آن با تعبیری چون «قول غلط جداً» یاد می‌کند. او منشأ اصلی به بیراهه رفتن ابن سینا را در طرح مسئله عروض وجود بر ماهیت، کنار گذاشتن روش فلسفی، و گرایش به رویکرد کلامی در مسئله آفرینش می‌داند و معتقد است ابن سینا برای جلب رضایت متکلمان اشعری وجود را عرض فرض کرده تا از این طریق نیازمندی وجود اشیاء به علت بیرونی را اثبات کند و راهی برای تبیین فلسفی حدوث بگشاید (ابن رشد، تفسیر مابعدالطبیعه، ص ۳۱۳). داوری در باب نقدهای ابن رشد مجالی دیگری می‌طلبد و اشاره ما به این نقدها در این مقام به عنوان شاهدهی برگذار ابن سینا از ارسطوست.

۲. ترجمه متون عربی از نگارندگان است.

۳. إن الإنیة والوجود لوصارا عارضین للماهیة فلا یخلو إما أن یلزمها لذاتها، أو لشیء من خارج، ومحال أن یكون لذات الماهیة، فإن التابع لا یتبع إلا موجودا فیلزم أن یكون للماهیة وجود قبل وجودها، وهذا محال ونقول إن كل ما له ماهیة غیر الإنیة فهو معلول، وذلك لأنك علمت أن الإنیة والوجود لا یقوم من الماهیة التي هی خارجة عن الإنیة مقام الأمر المقوم، فیکون من اللوازم، فلا یخلو: إما أن یلزم الماهیة لأنها تلک الماهیة وإما أن یكون لزومها إیاءها بسبب شیء. و معنى قولنا اللزوم اتباع الوجود، ولن یتبع موجود إلا موجودا، فإن كانت الإنیة تتبع الماهیة وتلزمها لنفسها، فتكون الإنیة قد تبعت فی وجودها وجودا، و كل ما یتبع فی وجوده وجودا فإن متبوعه موجود بالذات قبله، فتكون الماهیة موجودة بذاتها قبل وجودها، وهذا خلف. فقی أن یكون الوجود لها عن علة، فكل ذی ماهیة معلول، و سائر الأشیاء غیر الواجب الوجود فلها ماهیات، و تلک الماهیات هی التي بأنفسها ممکنة الوجود، وإنما یعرض لها وجود من خارج.

۴. كل ذی ماهیة فهو معلول، و الانیة معنى طارئ علیه من خارج، فهی لا تقوم حقیقته.

۵. لازم است همین جا یادآور شویم که باید فارابی را پیشگام طرح این نظریه و کاربرد آن در خداشناسی فلسفی دانست، و ابن سینا را می‌توان تثبیت‌کننده و بسط‌دهنده آن در فلسفه اسلامی به حساب آورد.

۶. و لك أن تعبر ذلك بالمثلث مثلاً فإن حقیقته متعلقه بالسطح والخط الذی هو ضلع و قومانه من حیث هو مثلث له حقیقته المثلثیة كأنهما علتاه المادیة و الصوریة.

۷. و اما من حیث وجوده فقد یتعلق بعلة اخرى ایضاً غیر هذه لیست هی عله تقوم مثلثیته و تكون جزءاً من حدها و تل هی العله الفاعلیة أو الغائیة التي هی عله فاعلیة لعلیه العله الفاعلیة»

۸. برای فهم وجه این تقسیم، نک. طوسی، شرح الاشارات، ص ۵۵۳، ۵۵۴.

۹. اعلم انک تفهم معنى المثلث و تشک هل هو موصوف بالوجود فی الاعیان ام لیس؟ بعد ما تمثل عندک أنه من خط و سطح و لم یتمثل لك أنه موجود فی الاعیان.

جایگاه نظریه عروض وجود بر ماهیت در الهیات بالمعنی الاخص ابن سینا ۱۵۳

۱۰. ان كانت عله أولى فهی عله لكل وجود ولعله حقیقه كل وجود فی الوجود.
۱۱. خواجه نصیرالدین طوسی در توضیح این عبارت می نویسد: «علت اولی نه می تواند صورت باشد [...] نه ماده [...] و نه غایت [...] پس اگر در عالم وجود علت اولایی باشد، علت فاعلی همه موجودات معلول و همه صورت ها و ماده هایی است که علت تحقق هر معلولی در وجودش، باشند» (طوسی، ۱۳۸۳، ص ۵۶۶)
۱۲. كل موجود اذا التفت الیه من حیث ذاته من غیرالتفات الی غیره فاما ان یکون بحیث یجب له الوجود فی نفسه او لایکون.
۱۳. ابن سینا برهان توحید خویش را با یک قیاس ذوالحدین تقریر می کند. آن قیاس ذوالحدین که در فصل هجدهم اشارات آمده از این قرار است: واجب الوجود متعین، یا تعیین اش از همان وجوب وجود است. پس واجب الوجودی جز او نیست (← اثبات توحید) یا تعیین اش از همان وجوب وجود نیست، بلکه از امری دیگر است. پس معلول است. پس واجب الوجود نیست. پس یا واجب الوجود واحد است، یا واجب الوجود نیست. حالت دوم خلاف فرض است. پس واجب الوجود واحد است (← اثبات توحید) (طوسی، ۱۳۸۳، ص ۵۳۰)
- حالت دوم این قیاس ذوالحدین، خود - بر اساس مقدمه منطقی اول - می تواند چهار شق داشته باشد: (۱) وجوب وجود لازم تعیین اش باشد. (۲) وجوب وجود عارض تعیین اش باشد. (۳) وجوب وجود معروض تعیین اش باشد. (۴) وجوب وجود ملزوم تعیین اش باشد. شق اول از این شقوق چهارگانه بدین صورت طرد می شود که در این صورت «تعیین» حکم ماهیت یا صفت ماهیت را پیدا می کند که وجود واجب به سبب آن لازم آمده است، اما چنین فرضی بنا بر مقدمه دوم (که گفتیم برآمده از نظریه عروض وجود بر ماهیت است) امکان پذیر نیست.

کتاب نامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۹)، درخشش ابن رشد در حکمت مشاء، تهران: علم.
- ابن رشد (بی تا)، تفسیر مابعدالطبیعه، تهران: حکمت.
- ابن سینا (بی تا)، الهیات دانشنامه عالی، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- ابن سینا (بی تا)، التعليقات، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی.
- ابن سینا (۱۳۷۶)، الهیات شفا، قم: بوستان کتاب قم.
- ارسطو (۱۳۸۵)، متافیزیک، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران: حکمت.
- ژیلسون، اتین (۱۳۸۴)، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه علیمراد داوودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۸۳)، شرح الاشارات و التنبيهات، قم: بوستان کتاب قم.
- حکمت، نصرالله (۱۳۸۹)، متافیزیک ابن سینا، تهران: الهام.

۱۵۴ پژوهش‌نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال سیزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، پیاپی ۲۶

بهشتی، احمد، و دیگران (۱۳۹۲)، «نوآوری‌های ابن‌سینا در مسئله علیت»، فصلنامه اندیشه دینی، ش ۴۶.

سالم، مریم (۱۳۹۲)، «تقسیم موجود به واجب و ممکن: ابتکار فلسفی فارابی و ابن‌سینا»، فصلنامه آینه معرفت، س ۱۲، ش ۳۴.

طیب‌نیا، محمد صالح، و دیگران (۱۳۹۱)، «تفاوت رویکرد ارسطو و ابن‌سینا در اثبات وجود خدا»، فصلنامه الهیات تطبیقی، س ۱، ش ۷.

علم‌الهدی، سید علی (۱۳۸۶)، «بررسی انتقادات ابن‌رشد بر ابن‌سینا در مباحث الهیات بالمعنی الاخص»، نامه حکمت، س ۵، ش ۱.

“Attribution of Existence to Essence”: Its Role in Avicennian Theology

*Mohammad Mahdi Sayyar*¹

Reception Date: 10/02/2015

*Mohammad Saeedimehr*²

Acceptance Date: 18/03/2015

The theory of “attribution of existence to essence” is the most important metaphysical foundation used by Avicenna for forming a new philosophical system and transition from Greek philosophy and rethinking two important philosophical issues: “modality” and “causality”. It seems that many components of Avicennian theology is based, whether directly or not, on this theory. For example, Avicenna’s *siddīqīn* argument for the existence of God is the ultimate result of all Avicenna’s deliberations about “attribution of existence to essence”, “modality” and “causality”. This theory has also been used, at times directly and at other times indirectly, for proving God’s oneness and His other attributes. In this article, we will try to show the role the theory of “attribution of existence to essence” plays in Avicenna’s philosophy through a systematic study. We will also try to review differences between Avicenna’s philosophy and Greek philosophy and the role of the aforementioned theory in these differentiations.

Keywords: Attribution of Existence to Essence, Avicenna, Theology

1. PhD Student in philosophy, Tarbiat Modares University

(mmsayyar@gmail.com)

2. Professor, Tarbiat Modares University

(saeedimehr@yahoo.com)